نگاهی به دغدغه‌های یکی از معلمان انقلاب به مناسبت دهه فجر انقلاب اسلامی

هشدارهای شهید مطهری

■ مهدی جمشیدی ■

بی‌شک علامه شهید مرتضی مطهری(ره) را باید «مغز متفکر» انقلاب اسلامی قلمداد کرد. کسانی که تاریخ انقلاب اسلامی را بخوبی مطالعه کرده‌اند، دریافته‌اند علامه مطهری در مرتبه پس از امام خمینی(ره) چه نقش عظیمی را در عرصه‌های نظری و تصمیم‌سازی ایفا کرده است.

در مدت ۱۵ سالی که امام خمینی(ره) در تبعید به سر می‌بردند، ایشان پل ارتباطی با ایران و هدایتگر جریان نهضت اسلامی به شمار می‌آمدند. گواه این ادعا آن است که امام خمینی(ره) آن هنگام که «شورای انقلاب اسلامی» را به عنوان اولین و مهم‌ترین نهاد سیاسی مدیریت نهضت اسلامی معرفی کردند، علامه را به ریاست آن برگزیدند تا بار دیگر اعتماد وصف‌ناپذیر خود را به ایشان، آشکار کنند.

صد افسوس که علامه مطهری بسیار زود از قافله انقلاب جدا شد و به شهادت رسید. به‌یقین حضور ایشان می‌توانست بسیاری از حوادث و رویدادهای انقلاب را در سال‌های بعد، دگرگون کند اما در طول حیات ۳ ماهه ایشان در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۲۲ بهمن ۵۷ تا ۱۱ اردیبهشت ۵۸)، علامه در قالب سخنرانی، یادداشت و مصاحبه، مطالب بسیار ارزشمند و کم‌نظیری را درباره تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اصلی مربوط به آن بیان کردند که در کتاب «آینده انقلاب اسلامی ایران» گردآوری شده‌است. بخش مهمی از این بیانات به مسائلی باز می‌گردد که می‌توان آنها را «واپسین دغدغه‌های انقلابی علامه شهید مطهری» خواند.

در این یادداشت به صورت موجز و مختصر، برخی از این واپسین دغدغه‌ها را بازگو و تحلیل می‌کنیم.

۱- استقلال فرهنگی و ممانعت از التقاط

از آنجا که علامه مطهری در درجه نخست یک متفکر و نظریه‌پرداز بود، بیش از هر چیز دیگر نسبت به «استقلال فرهنگی و مکتبی» جامعه ایران حساسیت نشان می‌داد. مقصود ایشان از تعبیر «استقلال فرهنگی و مکتبی» تکیه محض بر ایدئولوژی اسلامی و پرهیز از التقاط در قالب تجددگرایی بود. به نظر ایشان:

«ما با گرایش به مکتب‌های بیگانه، استقلال مکتبی خودمان را از دست می‌دهیم؛ می‌خواهد آن مکتب بیگانه، مکتب کمونیسم باشد یا کاپیتالیسم. با یک مکتب التقاطی، یک کلمه از این گرفتن، دو کلمه از آن گرفتن و ۳ کلمه از اسلام گرفتن، ما به استقلال مکتبی نمی‌رسیم و اگر چنین کنیم، محکوم به فنا هستیم. این اعلام خطر بزرگی است که من می‌کنم».[۱]

در تعابیر نقل شده دقت کنید؛ علامه معتقد است «التقاط» ما را به «فنا» خواهد کشاند و «التقاط» یک «خطر بزرگ» برای انقلاب اسلامی و انقلابیون است!

علامه در زمانه‌ای این سخن‌ها را بر زبان جاری می‌کند که جریان‌های مارکسیستی بشدت قوت یافته و دست به ترکیب «اسلام» با «مارکسیسم» زده بودند. به جرأت می‌توان ادعا کرد هیچ‌یک از چهره‌های برجسته انقلاب به اندازه ایشان در این باره حساس و نگران نبودند و از خود واکنش نشان نمی‌دادند.[۲]

جالب است که حساسیت‌ها و هشدارهای علامه نه فقط در آن هنگام (یعنی دهه‌های ۴۰ و ۵۰) بلکه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ نیز رنگ صدق پذیرفت، چرا که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، بخش قابل‌توجهی از نیروهای انقلابی، آرام‌آرام مبتلا به «استحاله فکری» و «التقاط ایدئولوژیک» شدند و فضای ذهنی آنها به تسخیر آمیزه‌ای از آموزه‌های «اسلام» و «لیبرالیسم» درآمد!

اگر علامه شهید در این دهه‌ها به سر می‌برد، بی‌تردید همان‌گونه که سرسختانه برابر موج «اسلام مارکسیستی» ایستادند، در صف اول ستیز با «اسلام لیبرالیستی» نیز قرار می‌گرفت و اجازه نمی‌داد خلوص ایدئولوژیک انقلاب اسلامی مخدوش شود، زیرا این مسأله برای او از اهمیت حیاتی برخوردار بود:

«ما اگر مکتب مستقل خودمان را ارائه نکنیم انقلاب ما به نتیجه و ثمر نمی‌رسد، جذب مکتب‌های دیگر می‌شویم. ولو اینکه رژیم را عوض کنیم، استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی به دست آوریم اما اگر به استقلال فرهنگی، بویژه به استقلال مکتبی نرسیم، باخته‌ایم. ما باید کاری کنیم، باید نشان دهیم جهان‌بینی اسلامی نه با جهان‌بینی غربی می‌خواند نه با جهان‌بینی شرقی».[۳]

فراتر از این، جناب علامه بر این باور بود که تهدیدزایی «التقاط» هم‌رتبه با تهدیدزایی «الحاد» یا حتی شاید افزون‌تر از آن است:

«این مکتب‌های التقاطی به عقیده من، ضررشان برای اسلام از مکتب‌هایی که به صراحت ضداسلامی هستند، اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست».[۴]

امروز که علامه شهید در میان ما نیست باید در گفتار عمیق او تأمل کنیم و بدانیم «مارکسیسم اسلامی»، «لیبرالیسم اسلامی» و «ناسیونالیسم اسلامی»[۵] راه به جایی نمی‌برد، هر چند در ظاهر و قشر، خود را به جوانب و ابعادی از اسلام آراسته باشد و آیین و مرام دیگری که از آبشخور «التقاط» می‌نوشد؛ هویت اصیل اسلامی ما را مستحیل می‌کند.

۲- آزادی نظری

علامه مطهری معتقد است برخورداری جامعه اسلامی از آزادی نظری، لازمه قطعی اعتلای معرفت و بینش اسلامی است؛ یعنی نباید گمان کرد که برای نشر و بسط حقایق اسلامی باید فضای جامعه به روی مکاتب دیگر بسته شود و تنها منطق اسلامی مجال بیان و طرح یابد. تجربه تاریخی مسلمین نشان داده همواره اسلام در متن مواجهه نظری با دیگر مکاتب و آیین‌ها، شکوفا می‌شود و رونق می‌یابد:

«تصور نشود با جلوگیری از ابراز افکار و عقاید می‌شود از اسلام پاسداری کرد. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن منطق، آزادی دادن، مواجهه صریح، رک و روشن با افکار مخالف است».[۶]

بسیاری از آثار جناب علامه، در چنین فضا و چارچوبی ظهور یافته‌اند. کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» در بستر مواجهه با تفکر ماتریالیسم دیالکتیک تولید شده است. کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» پاسخی به شبهات تاریخی، درباره ایمان آوردن ایرانیان به اسلام است. کتاب «مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی» در عین برخورداری از صورت ایجابی قوی، نقدی بر نگرش مادی و مارکسیستی نیز است. «حماسه حسینی» در مقابله با تفسیرهای غلط از ماهیت قیام امام حسین علیه‌السلام و خرافه‌زدایی از آن تولد یافته است. کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» عبارت بود از سلسله‌مقالاتی که علامه شهید در پاسخ به مقالات مطبوعاتی یک نویسنده که نسبت به موقعیت حقوقی زن در اسلام انتقاد داشت، نوشته شده است.

باور استاد شهید به آزادی نظری، تا آنجا گسترش یافت که حتی ایشان تصریح می‌کرد نه‌تنها لازم است در دانشکده الهیات، «مارکسیسم» نیز تدریس شود، بلکه آن را باید یک «مارکسیست»[۷] تدریس کند.

«اگر دولت اسلامی، جمهوری اسلامی، حکومت اسلامی می‌خواهد زمینه اختناق را به وجود بیاورد، به طور قطع شکست خواهد خورد».[۸]

اما از آن سو، علامه تأکید می‌کند آزادی، مطلق نیست و در درون ضوابط اسلامی قابل پذیرش است. به عنوان مثال، ایشان تصریح می‌کند در منطق اسلامی، اندیشه‌ها و آرای آغشته به «اغفال» و «اضلال»، اجازه نشر در سطح عمومی جامعه را ندارند:

«اغفال و اغوا یعنی کاری همراه با دروغ، تبلیغات دروغین کردن [...] دروغ گفتن، اغفال کردن هیچ وقت نمی‌تواند آزاد باشد. اینکه در اسلام، خرید و فروش کتب ضلال، حرام است و اجازه نشرش نیز داده نمی‌شود [به این دلیل است که] کتب ضلال یعنی کتب اغفال، کتابی که اساسش بر دروغگویی است، به عنوان نمونه نویسنده، تاریخ را تحریف می‌کند».[۹]

۳- تداوم نقش‌آفرینی طبقه «روحانیت» و جایگزین نشدن آن با طبقه روشنفکر

علامه مطهری را باید هم «منتقد باریک‌اندیش» روحانیت دانست و هم «مدافع سرسخت» آن. از نظر ایشان، طبقه روحانیت به این جهت که تنها حامل «فرهنگ اصیل اسلامی» است، بی‌بدیل و پیش رو است و به هیچ رو نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد. در مقابل، برخی دیگر از ایده «اسلام منهای روحانیت» دفاع کرده و معتقد به ضرورت نداشتن- و حتی عدم مطلوبیت- وجود طبقه روحانیت بوده و هستند.[۱۰]

آیت‌الله شهید در عین اعتراف به وجود نقایص و کاستی‌هایی در طبقه روحانیت[۱۱]، جایگزین کردن آن را با طبقه روشنفکر، برابر با «مسخ اسلام» معرفی می‌کند:

«آینده انقلاب هم- اگر بخواهد ان‌شاءالله پیروزتر بماند و به نتایج نهایی برسد- باز باید روی دوش روحانیت و روحانیان باشد و اگر این پرچم‌داری از روحانیت گرفته شود و به دست به اصلاح طبقه روشنفکر بیفتد، به عقیده من یک نسل بگذرد، اسلام به کلی مسخ می‌شود! چرا؟ برای اینکه حامل فرهنگ اسلامی، باز همین طبقه هستند».[۱۲]

علامه مطهری، طبقه روحانیت را به یک «درخت آفت‌زده» تشبیه می‌کند که باید آفت‌هایش را رفع کرد اما از اصل وجود آن صیانت کرد:

«روحانیت ما مثل یک درخت زنده آفت‌زده است، با آفت‌هایش باید مبارزه کرد. آن کسی که می‌گوید دست به ترکیبش نزنید، معنایش این است که با آفت‌هایش هم مبارزه نکنید. این اشتباه است. کسانی هم که می‌گویند به دلیل فلان عیب و فلان ضعف و اینکه فلان کس‌ها هم خودشان را وابسته به روحانیت کرده‌اند، این درخت را باید از ریشه کند، آنها هم اشتباه می‌کنند. این درختی است که اگر کنده شود، دیگر ما و شما قادر نیستیم به جای آن، نهال جدیدی بنشانیم. با آفت‌ها و عیب‌هایش باید مبارزه کرد و آن معایب را اصلاح کرد، ولی اصلش را باید حفظ کرد».[۱۳]

پی‌نوشت

۱- مرتضی مطهری، آینده انقلاب اسلامی ایران، تهران: صدرا، صفحه ۱۶۶

۲- مقام معظم رهبری در این باره می‌گویند: «شهید مطهری در حراست از مرزهای ایدئولوژیک نهضت اسلامی، بی‌نظیر بود».

۳- آینده انقلاب اسلامی ایران، صفحه ۱۶۷

۴- پیشین، صفحه ۹۷

۵- «مارکسیسم اسلامی» در دهه‌های ۴۰ تا ۵۰ از سوی گروه‌هایی از قبیل «سازمان مجاهدین خلق» و «گروهک فرقان» سر برآورد؛ «لیبرالیسم اسلامی» در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، مقوم گفتمان اصلاح‌طلبان بود و اکنون «ناسیونالیسم اسلامی» در قالب «مکتب ایرانی» موجودیت فعال یافته و قصد تبدیل شدن به گفتمان مسلط (هژمونیک) را دارد!

۶- مرتضی مطهری، آینده انقلاب اسلامی ایران، تهران: صدرا، ص ۴۹

۷- پیشین، صص ۴۳-۴۴

۸- پیشین، ص ۹۴

۹- پیشین، ص ۹۶

۱۰- در این زمینه باید گفت برخی متفکران نقدهای غیرمنصفانه خود را درباره روحانیت تا آنجا پیش بردند که به ایده «اسلام منهای روحانیت» رسیدند. علامه مطهری در نامه تاریخی خود به امام خمینی(ره)، از این ایده سخن به میان آورده و سخت با آن مخالفت کرده است. سیدابوالحسن بنی‌صدر در سال ۵۶ چنین نظری را - در قالب نفی «رهبری سنتی»- ابراز کرد که جناب علامه آن را در یکی از آثار خود به نقد کشید. (نگاه کنید به: مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران: صدرا.

۱۱- برای آگاهی از برخی نقدهای علامه به روحانیت، به مقاله ایشان با عنوان «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» مراجعه کنید. (نگاه کنید به: مرتضی مطهری، ده گفتار، تهران: صدرا).

۱۲- پیشین، ص ۱۹۴

۱۳- پیشین

منبع: برهان

هشدار امام خمینی به محمدرضاشاه در سالروز واقعه کشف حجاب

دنباله‌روی پسر از پدر

رضا سرحدی: رضا شاه و پسرش هر دو به اقداماتی متوسل شدند که از مهم‌ترین آنها باید به فرمان کشف حجاب رضاشاه اشاره کرد که به جامعه مذهبی ایران شوکی عمیق وارد کرد. فرمان کشف حجاب همواره مورد بحث بوده و امام خمینی نیز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۴۱ دوباره به این مهم اشاره می‌کنند.

سلسله پهلوی از هنگام سلطنت رضاشاه تا آخرین روزهای حیات خود که محمدرضاشاه آن را هدایت می‌کرد به دنبال حذف سنت‌ها و گرایش‌های مذهبی مردم بود. به نحوی که مذهب و گرایش‌های سنتی مردم را موجب عقب‌ماندگی جامعه می‌دانستند و به دنبال کاهش قدرت و نفوذ روحانیان و علمای مذهبی بودند.

سوال نوشتار پیش رو به این قرار است که علت موضع گرفتن امام خمینی در سالروز واقعه کشف حجاب در سال ۴۱ چه بود. برای پاسخگویی به این سؤال در ابتدا باید به پیشینه کشف حجاب رجوع کرد.

■ **فرمان کشف حجاب**

رضاشاه از سال ۱۳۰۶ و با آسان‌گیری دولت درباره حجاب پروژه خود را آغاز کرد اما ۱۴ دی ۱۳۱۴ را باید آغاز رسمی کشف حجاب از جانب دولت وی دانست. به گونه‌ای که رضاشاه در این روز همراه با ملکه و ۲ دخترش (شمس و اشرف) که هر سه بی‌حجاب بودند، در مراسم افتتاح دانشسرای مقدماتی نوبنیاد تهران شرکت کرد تا ضمناً دیپلم‌های دختران فارغ‌التحصیل را به آنها اعطا کند. رضاشاه با این اقدامات می‌خواست خود را به عنوان الگویی برای جامعه ایرانی مطرح کند و در کنار این مهم، دستور داده بود تمام دخترانی که در جشن فارغ‌التحصیلی حضور پیدا کرده‌اند، بی‌حجاب ظاهر شوند.

■ **استقرار محمدرضاشاه و ضدیت با مذهب**

محمدرضاشاه نیز همانند پدر خود به دنبال کاهش قدرت مذهب در زندگی ایرانیان بود به طوری که مذهب را به عنوان یکی از علل عقب‌ماندگی و گرایش به تمدن غربی را عامل پیشرفت ایرانیان می‌دانست و آرام‌آرام به این سمت پیش می‌رفت تا این گفته تقی‌زاده که «ایرانی باید روحاً و جسماً و ظاهراً و باطناً فرنگی‌مآب شود» تحقق یابد. محمدرضاشاه برای کاهش نفوذ مذهب و روحانیت در جامعه برنامه‌های مختلفی را به اجرا گذاشت که از مهم‌ترین آنها باید به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اشاره کرد که خشم حضرت امام را برانگیخت.

■ **لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی**

محمدرضاشاه هنگام جلوس بر تخت سلطنت برای کسب مشروعیت و تحمیل ظل‌اللهی برای خود به اقداماتی متوسل شد که از میان آنها می‌توان به سفرهای بسیار زیاد به قم برای زیارت حضرت معصومه(ع) و ملاقات با آیت‌الله‌العظمی بروجردی و سایر علما، سفر به عربستان در آبان ۴۴ برای انجام مراسم حج، اختصاص ۱۰ میلیون ریال از بودجه دربار و ۴ میلیون ریال از بودجه آستان قدس رضوی برای تکمیل مسجد اعظم قم در سال ۵۱، تأمین بودجه ساخت ستون مرمر صحن و سرای مرقد مطهر امام حسین(ع) و ضریح حضرت ابوالفضل(ع) و... اشاره کرد اما با تحولاتی نظیر رحلت آیت‌الله کاشانی در سال ۳۹ و رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی مرجع تقلید شیعیان در سال ۴۰ روابط دربار با روحانیت وارد مرحله جدیدی شد. به گونه‌ای که شاه و نیروهای اطراف وی به این نتیجه رسیدند که می‌توان روحانیت را کنار زد.

در کنار موارد ذکرشده، با انتقال مرجعیت به نجف، در ایران روحانیت ضعیف و متفرقی باقی ماند که شاه جرأت یافت و به خود اجازه می‌داد اقدامات ضدمذهبی را به اجرا بگذارد. بنابراین از سال ۴۰ به بعد، محمدرضاشاه درباره سیاست دینی به دنبال تحقق نظریه جدایی دین از سیاست بود. وی اسلام منهای روحانیت و دینی را خواستار بود که در جهت سیاست‌های او باشد یا حداقل نسبت به سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی شاه بی‌تفاوت باشد.

شاه در ادامه با شدیدترین وجه به اسلام و روحانیت می‌تاخت که تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، یکی از مهم‌ترین این موارد بود. این لایحه را می‌توان زیرمجموعه انقلاب سفید دانست که امام خمینی را بشدت متاثر کرد. لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی سال ۴۱ همزمان با نخست‌وزیری «اسدالله علم» با نام «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» به تصویب رسید که شامل ۹۲ ماده و ۷ تبصره بود و در غیاب مجلس، حکم قانون را داشت. حذف قید سوگند به قرآن از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان، مهم‌ترین ماده آن بود که مغایر ارزش‌های مذهبی جامعه ایران دانسته می‌شد اما این لایحه نتوانست به مرحله اجرا برسد که با روشنگری و مبارزه روحانیت، لغو شد.

■ **هشدار امام خمینی به شاه در دی‌ماه ۴۱**

امام خمینی در واقع همیشه مخالف اقدامات ضدمذهبی رضاشاه و پسرش بود. به نحوی که رضاشاه را به خاطر کشف اجباری حجاب زنان آن هم به زور سرنیزه، تضعیف قدرت علما و ایجاد مراکز فساد از قبیل کاباره‌ها و مشروب‌فروشی‌ها مورد سرزنش قرار می‌داد. این سرزنش حتی درباره لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز برقرار ماند.

آنچه امام خمینی لازم دید تا در سالگرد واقعه کشف حجاب در ۱۷ دی ۴۱ سخنرانی کند، بیداری و هوشیاری مردم نسبت به اقدامات ضدمذهبی شاه بود. به نحوی که شاه پس از ناکامی در اجرایی ساختن لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، فراخوان داده بود تا زنان به مناسبت سالگرد کشف حجاب به خیابان بیایند. امام در این باره واکنش نشان داد و بیان کرد این تظاهرات علیه اسلام و روحانیت است. معظم‌له به دولت هشدار داد در صورت وقوع این حادثه علمای اسلام همین امروز را به مناسبت فاجعه مسجد گوهرشاد، عزای ملی اعلام خواهند کرد و از تمام ملت خواهند خواست دست از کسب و کار کشیده و برای انجام تظاهرات به خیابان‌ها بریزند.

این تهدیدهای امام، عقب‌نشینی دولت را به همراه داشت. همچنین این سخنرانی هشداری به شاه بود که ملت ایران درباره واقعه کشف حجاب سکوت نمی‌کند و این سکوت نکردن درباره همه اقدامات ضدمذهبی دیگر نیز ادامه خواهد داشت. حضرت امام معتقد به آن بود که پس از لغو لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، شاه آرام نخواهد نشست؛ امام در راستای همین موضوع سخنرانی دیگری نیز در دی ماه انجام می‌دهد و در خصوص هوشیاری مردم چنین بیان می‌کند: «حوادثی که اکنون در جریان است، اساس اسلام را به خطر نابودی تهدید می‌کند. توطئه حساب‌شده‌ای علیه اسلام و ملت اسلام و استقلال ایران تنظیم شده است. باید توجه داشت که این حادثه را نمی‌توان با غائله تصویبنامه مقایسه کرد و به همان ملاک، نسبت به این ماجرا برخورد نمود... در اینجا آنکه رو به روی ما قرار دارد و طرف خطاب و حساب ما می‌باشد، شخص شاه است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته است و چنانکه خود اظهار داشته، عقب‌نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی او تمام خواهد شد».

پرواضح است امام مردم را نسبت به اقداماتی که شاه در راستای ضدیت با مذهب انجام می‌دهد، هوشیار می‌سازد و به آنها یادآوری می‌کند نباید از کنار این اقدامات بسادگی گذشت و بیداری و هوشیاری برای مقابله با این اقدامات در جامعه ایران، لازم و ضروری است. امام شکست شاه را اینگونه بیان می‌کند: «ما اگر بتوانیم در مقابل این دسیسه و توطئه‌های شاه، فقط مردم را بیدار و آگاه سازیم و نگذاریم گول بخورند و تحت تأثیر برنامه فریبنده او قرار بگیرند، حتماً او را با شکست مواجه خواهیم ساخت و درمانده خواهیم کرد. بزرگ‌ترین کاری که از ما ساخته است بیدار کردن و متوجه ساختن مردم است. آن وقت خواهید دید که دارای چه نیروی عظیمی خواهد بود که زوال‌ناپذیر است و توپ و تانک هم حریف آن نمی‌شود».

■ **نتیجه‌گیری**

آنچه درباره سخنرانی امام خمینی در دی ماه ۴۱ قابل توجه است، این نکته است که امام بنا داشت با موضعگیری در دی ماه که در تاریخ ایران همواره با واقعه کشف حجاب توسط رضاشاه شناخته می‌شود، به محمدرضاشاه هشدار دهد اقدامات ضددینی و ضدروحانیت در جامعه ایران قابل تحمل نخواهد بود. امام معتقد بود مردم نباید فریب اقدامات ظاهری شاه را بخورند و در صورت لزوم با شاه و سیاست‌های ضد مذهبی وی برخورد قاطعانه کنند.

***

منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

درنگ

۲ بال برای پرواز (۴)

فرهاد ملامینی: پس از آنکه دانستیم آنچه انبیا(ع) به جوامع عرضه کرده‌اند، نه تجربه دینی دستبردپذیر با اوهام، بلکه فرمایشات رب جلیل‌المقام است، باید این را نیز دانست که انبیای عظام(ع) در ۲ حوزه- هم در حوزه عقل نظری و هم در حوزه عقل عملی- برای بشر پیام‌هایی آورده‌اند اما تعریف این دو عقل نظری، عقلی است که آن را عقل ادراکی نیز می‌گویند. انسان به‌واسطه این قوه می‌تواند آنچه خوب یا بد حسن یا قبیح و... است را درک کند یعنی انسان به‌واسطه این عقل می‌تواند بفهمد دروغ بد است و راستی خیر است و... و به واسطه عقل عملی نیز درک می‌کند چگونه باید عمل کرد، پس انسان می‌فهمد و باید به آنچه فهمیده است عمل کند. حال سوال این است: اگر انسان قوه فهم اینها را دارد، چه لزومی به حضور پیامبران بود؟ در پاسخ باید گفت: عقل انسان قدرت درک مسائل جزئی را ندارد یعنی نمی‌تواند درک کند که مصادیق راستی و خیر، کدام است. او به صورت کلی می‌داند که خیر خوب و شر بد است، زیرا انسان فطرت الهی دارد که بدی و خوبی به او الهام شده است: «سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد»[۱] یا می‌فرماید: «ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس».[۲] ولی خداوند برای عذاب، اینها را کافی نمی‌داند یعنی هدایتی که ما آن را هدایت تکوینی می‌نامیم را بدون فرستادن انبیا برای مشخص کردن اهل دوزخ و اهل بهشت کافی نمی‌داند؛ از همین رو است که می‌فرماید: «پیامبرانی را فرستاد که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است»[۳] و نیز می‌فرماید: «ما تا پیامبری برنینگیزیم، به عذاب نمی‌پردازیم».[۴] پس مشخص شد حجت خداوند، پیامبران هستند و عقل به تنهایی برای سعادت- که همان فهمیدن طریق مستقیم است- کافی نیست، لذا بشر نیازمند دستورات و فرامینی است که خداوند برای او ارسال می‌کند که این فرامین، گاهی در حوزه عقل ادراکی و گاهی در حوزه عقل تحریکی است. این انبیا و تعالیم روح‌بخش ایشان است که مشخص می‌کند چه چیز خوب و چه چیز بد است البته ما معتقد به حسن و قبح ذاتی هستیم، بدین معنا که آنچه نیکو است، با فطرت انسان همراه و آنچه زشت و نازیباست، با فطرت انسان ناهماهنگ است ولی این بدان معنا نیست که انسان می‌تواند با اتکا بر فطرت خود، تمام مسائل را درک کند، زیرا فطرت انسان قابلیت آموزش دیدن را دارد؛ همانگونه که پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «هر مولودی بر فطرت (توحید) زاده می‌شود و این پدر و مادر او هستند که وی را یهودی و نصرانی بار می‌آورند».[۵] پس می‌توان خوب و بد را برای انسان جابه‌جا معرفی کرد و لباس حق را بر تن باطل کرد. اما عقل تحریکی؛ این عقل کارش برانگیختن انسان به سوی انجام افعال خیر و دوری کردن از افعال شر است. در واقع عقلی است که ملکات نفسانی- همان‌هایی که در اعماق وجود انسان نقش می‌بندد- را سامان می‌دهد. ممکن است انسان بسیاری از امور را درک کند و حتی آنها را در حافظه خود نگه دارد و شاید آنها را نیز به دیگران بگوید ولی به آنها عمل نکند، آنجاست که تفاوت علم و اطلاعات رخ می‌نماید. در تعریف علم فرمودند: «علم نوری است که خداوند به هرکس بخواهد (شایسته باشد) می‌تاباند»[۶] ولی اطلاعات اینگونه نیست یعنی انسان نمی‌تواند خلاف علم خود عمل کند ولی می‌تواند خلاف اطلاعات خویش عمل کند. حضرت امام علی(ع) می‌فرمایند: «چه بسیار عالمانی که کشته جهل خود شدند و علم‌شان با ایشان بود ولی نفع‌شان نرساند».[۷] منظور همین مطلعین است، زیرا آن کس که نور الهی بر وجود او تابیده باشد، دیگر جایی برای کشته شدن ندارد و این مصداق همان عالمی است که عقل ادراکی دارد ولی عقل تحریکی ندارد. عقل نظری دارد ولی عقل عملی نه؛ زیرا هوای نفس او را با خود برده است. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: «چه بسیار عقل‌هایی که اسیر هوای نفس هستند».[۸] به امید خدا در نوشتارهای بعد باید به رهاوردهای انبیا در این دو حوزه یعنی عقل نظری و عقل عملی پرداخت.

پی‌نوشت

۱- سوره شمس آیه ۸

۲- سوره انسان آیه ۳

۳- سوره نساء آیه ۱۶۵

۴- سوره اسراء آیه ۱۵

۵- شرح نهج‌البلاغه: ۴/ ۱۱۴

۶- مصباح الشریعه، ص ۱۶. نیز ر.ک: منیه‌المرید، ص ۱۴۸ و ۱۶۷؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۴؛ مشکاه‌الانوار، ص۳۲۵.

۷- نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۴

۸- نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۱